

آتش بگرفت در نهادم
تا لب به لبِ تو می‌نهادم
سرخی لبِت چه داشت با خود؟
کز سر بنهاد، آدم ، آدم!

عَنابِ لبِت زد از سیاهی
طعنه به مزاجِ آلبالو،
خوشنود شدم به ترش و شیرین
لب، گرم مکیدنش دمام!

تا سر به سر لبِت گذارم
رؤیا به بساطِ عیش آرم،
تا کی کنی از سر اینک این عشق
تا آهِ که سوزد این نهادم؟

شیرینی آن لبِت چه داده‌ست؟
تا هست مگر، که هست یادم!